

# بنیاد مطالعات ایران برنامه تاریخ شفاهی

خانم پری اباضتی میر هاشم

برنامه تاریخ شفاهی

\*\*\*\*\*

مصاحبه شونده: خانم پری اباصلتی میرهاشم

مصاحبه کننده: خانم مهناز افخمی

لس آنجلس، ۱۶ آوریل ۱۹۸۸

سوابق خانوادگی و تحصیلی ، شروع به همکاری با اطلاعات بانوان ، فعالیت درکارهای مربوط به زنان ، تشکیل کلاسهای مخصوص به زنان ، درباب سازمان زنان ، تشکیل انجمن اطلاعات بانوان و سابقه ونحوه فعالیت آنان ، برخورد با علماء بر مسائل مذهبی .

۷ - ۱

خاطراتی از برخوردهای بین روحانیون ومجله اطلاعات بانوان ، درباب سازمان مجله اطلاعات بانوان ، مشکلات آموزشی و آگاهی زنان ایران ونقش مجله به پیشبرد آرمانهای آنها .

۱۰ - ۷

خاطراتی از مشکلات کاری برای زنان درایران ، تعصبات مردان ومشکلات ناشی از آن برای زنان در بازارکار ، درباب لیافت پیشرفت زنان ایرانی دردستگاههای مختلف دولتی ، کسب حق رای برای زنان ایران ومسائل مربوط به آن ، شرکت مصاحبه شونده در انتخابات مجلس در دوره حزب رستاخیز و خطراتی از مسائل آن انتخابات .

۱۴ - ۱۰

برخورد بین طرفداران انقلاب و روزنامه اطلاعات ، درباب درج نامه ضدخمینی دراطلاعات که منجر به حوادث قم شد ، تلاطم درمجلس درطی سیرانقلابی سال ۱۳۵۶ . ۱۵ - ۱۸

نقش زنان درانقلاب ، تغییرات درجو اجتماعی ایران ونقش زنان در آن درسالهای قبل از انقلاب ، تحریر و چاپ مجله راه زندگی درامریکا ، روابط با همسر آقای هوشنگ میرهاشم ، خاطراتی از خانم فرخ روپارسا ، و دیگر پایه گذاران نهضت زنان در ایران .

۳۰ - ۱۹



سؤال : خاتم اباصلتی میشود خواهش کنم که لطف کنید شروع کنید از اوائل زندگی، از تولدتان، از خانواده تان برایمان بگوئید.

خاتم اباصلتی : با کمال میل، من در تهران متولد شدم، خوشبختانه پدر و مادرم هر دوتا تحصیلکرده بودند، مخصوص پدرم که در مدارس فرانسوی درس خوانده بود و از مردان خیلی روشنفکر بود، زمانی که من بدنییا آمدم پدرم رئیس کل گمرک تهران بود، مادرم در یک خانواده‌ای که پدرش و پدر بزرگش، هم پدر از طریق مادر، و هم پدر از طریق پدر، هر دو تا پزشک بودند و به تحصیلات دخترها خیلی اهمیت میدادند البته در زمانی که مادرم بدنییا آمده بود مدرسه و دانشگاه نبود ولی در خانه معلم سرخانه داشتند که مادرم یک کمی فرانسه و انگلیسی میدانست ضمن اینکه فارسی خوب میدانست و کتاب زیادی هم خوانده بود. من اولین فرزند، یعنی دختر خانواده بودم. پدرم خیلی به تحصیلات دختر اهمیت میداد. اصلاً در مقایسه با مردان همسن و سال خودش بسیار آدم روشنفکری بود. خواهرهای من هم موفق شدند، درس بخوانند. من بعد از اینکه دیپلم را در تهران گرفتم. در دانشگاه تهران در رشته ادبیات و زبان درس خواندم. فوق لیسانس را در روانشناسی و علوم تربیتی از دانشگاه تهران گرفتم. ولی بکار مدالعه همیشه اشتغال داشتم. همیشه خیلی دوست داشتم، که پزشک بشوم. حتی مقالاتی به اسم دکتر پری اباصلتی در روزنامه‌ها و مجلات می‌نوشتیم. ولی در سال ۱۳۲۶ سالی که اولین سال دانشگاه را میگذراندم، مجله اطلاعات پانوان منتشر شد. در فروردین ماه ۱۳۲۶- و من از سه ماه بعد از زمانی که بعنوان دانشجو در یک اردوی دانشگاه شرکت میکردم، بعنوان خبرنگار مجله همکاری را شروع کردم. ۱۱ سال، خبرنگار مجله بودم. البته هم نویسنده بودم، و مترجم، و هم خبرنگار، بعد شدم، سردبیر اطلاعات پانوان، اطلاعات پانوان اولین مجله زنان بود، که در ایران منتشر میشد، بطور مداوم. چون قبل از آن یک مجله بود، که مرحوم فخرآفاق پارسا مادر خاتم دکترپارسا داده بود، که بخاطر نشر مقالاتی درباره تعلیم و تربیت، لزوم تعلیم و تربیت مساوی برای زن و مرد، تبعید شد به قم. و نشریه‌اش تعطیل شد. بعد گاهی یک چند صفحه نامه‌ای در حقیقت نه مجله از طرف خاتم‌ها منتشر شده بود. ولی مجله مخصوص زنها بطور مداوم اولینش اطلاعات پانوان بود. که خوب تا وقتی که این دگرگونی در مملکت پیش نیامده بود. ادامه داشت. و بعداً هم بخاطر تغییر اسم و روش اصلاً تعطیل شد. از همان ابتدای اطلاعات پانوان طبیعتاً مهمترین مسئله برای خود من مسئله زنان بود، که بطرف مجله زنان رفتم، و حتی باعث شد که آن عشقی که بکار پزشکی داشتم، بکار روزنامه نگاری در حقیقت تبدیل شد. و شاید - احساس کردم خدمتی که از طریق پزشکی میتوانستم انجام دهم از طریق روزنامه نگاری بتوانم انجام بدهم. در همان سال اول، از دانشگاه تهران دخترانه آماری که من گرفته بودم، یک تعدادی کمتر از پانزده درصد از دانشجویان را دخترها تشکیل میدادند، و حتی در میان شاگردان اول فقط دو درصد دانشجویان اول در رشته‌های مختلف دخترها بودند.

سؤال : در چه سالی بود؟

خاتم اباصلتی : ۱۳۲۶، در آغاز سال تحصیلی، یعنی دانشگاهی که اول مهر بود. یک رپرتاژ تهیه کرده بودم. درحالی که در سالهای تحصیلی مثل ۱۳۵۶ یا ۱۳۵۵، بیش از ۴۰ درصد دانشجویان دانشگاهها دختران بودند، و بیش از ۴۰ درصد از شاگرد اولها در بعضی از سالها حتی بیش از ۵۰ درصد شاگرد اولها دختران بودند. در سال اولی که اطلاعات پانوان منتشر شد. برای اولین بار یک زن به ریاست یک اداره رسید،

و خانم نامید فخرائی بود که رئیس اداره امور خانه‌داری در وزارت آموزش و پرورش شد. درحالی‌که در همان سالهای قبل از دگرگونی خود شما وزیر بودید. و خانم دکتر پارسا وزیر. مرحوم دکتر پارسا وزیر آموزش و پرورش بود. و خوب همیشه مطالبی درباره اینکه زن‌ها باید همگی باهم تلاش بکنند تا بتوانند يك حقوقی را که میخواهند بدست بیاورند. مینوشتیم و زن‌ها را به حقوق خودشان آشنا میکردیم. و بخصوص بکشورهای مختلف دنیا که زن‌ها چه تلاش‌هایی کردند، و چه پیشرفت‌هایی رسیدند. همزمان با اطلاعات بانوان به فکر آمدیم، موسسه‌ای، ایجاد کنیم برای خانمها. يك انجمنی درست کردیم، انجمن دوشیزگان و بانوان که در همان ماههای اول خیلی مورد توجه قرار گرفت. و تقریباً باید گفت که هر سال در حدود ده هزار تا، بیست هزار نفر به تعداد اعضاء انجمن ما افزوده میشد، که فعالیتهای اجتماعی، آموزشی، فرهنگی، خیریه، و ورزشی داشتیم. در همه رشته‌های ورزشی دخترها، شرکت میکردند. اولین و تنها سازمانی بود، که گروههای مختلف تیمهای ورزشی داشت. باشگاه تاج البته باشگاه خیلی فوق‌العاده بود. از نظر دخترها ولی تیمی‌های ما همیشه تعدادشان بیشتر از دخترها بود. و باز اولین باشگاه بود که تیمهایش در کشورهای مختلف دنیا شرکت کردند. اولین تیم فوتبال زنان را ما درست کردیم در انجمن، که از تیم دختران ایتالیا، فوتبال ایتالیا، دعوت کردیم به ایران آمدند.

سؤال : این فکر شما بود که انجمن را درست کنید.

خانم اباضلی : فکر اطلاعات بانوان را، فکر انجمن را، من و میره‌اشم شوهرم که در اطلاعات بانوان با هم آشنا شدیم و ایرج مستعان که سردبیر مجله اطلاعات بانوان بود، در هر سه تای ما وجود داشت. يك دیدار ماهانه داشتیم در يك سالن كوچك اطلاعات بانوان. فقط به این نتیجه رسیدیم. که چقدر دخترها، و زنان میخواهند یکجائی باشد که دور هم جمع بشوند. ما از ابتداء کلاسهای مختلف ماشین نویسی، خیاطی، آرایش، گل سازی، گل آرائی، شمع سازی، فارسی، برای کسانی که بلد نیستند، انگلیسی و...

سؤال : فارسی، برای اقلیت‌هایی که زبان بلد نبودند.

خانم اباضلی : یکی برای کسانی که خارجی بودند، و میخواستند فارسی یاد بگیرند. و یکی برای کسانی که فرصت فارسی یاد گرفتن را نداشتند، و در خارج تحصیل کرده بودند یا برای کسانی که در خانواده‌شان اجازه تحصیل نداده بودند. در مبارزه با بیسوادی که انجام گرفت تعداد کلاسها و افرادی که انجمن ما با سواد کردند بزرگترین تعداد را تشکیل میداد. که بهمین جهت يك تشویق‌هایی هم صورت گرفت. حتی کلاسهای رانندگی داشتیم. همه نوع کلاس برای خانمها داشتیم بیشترین کسانی که در ایران آرایشگاه دایر میکردند. فارغ‌التحصیل‌های انجمن بودند. بیشترین خیاطخانه‌ها یا کلاسهای خیاطی فارغ‌التحصیلان انجمن بودند. برای ماشین نویسی، وزارتخانه‌ها و ادارات مختلف کلاسهایشان را با همکاری انجمن می‌گذاشتند. بهرحال خودتان که برای زنهای ایران خیلی فعالیت میکردید. میدانید که بتدریج دختران و زنان را آماده میکرد.

سؤال : آخرین تماسی که من داشتم، با گروههای زنان توی انجمن دوشیزگان و بانوان بود. که مرحوم خانم دکتر پارسا در آنجا آمده بودند صحبت میکردند، و آشنائی اولیه‌ام. واقعا فعالیت خیلی جالبی بود.

خانم اہصالتی : بلہ ما .

سؤال : بہ بخشید، این کلاسہایتان شہریہ میگرفتید از . . . .

خانم اہصالتی : کلاسہا، مبلغش خیلی خیلی کم بودش . بعضی از کلاسہا را از اول پول میگرفتیم . مثل خیاطی، و آرایش ، ولی بسیاری از کلاسہا برای اینکہ آشنا بشوند، ابتداء بطور مجانی بود . بعد بتدریج کہ علاقہمند میشدند، مثلاً " ما بعضی از کلاسہا را ہمیشہ مجانی نگہ داشتیم . یکی کلاس کمکہای اولیہ، بود . کہ مرتبہ یک گروہہائی تشکیل میدادیم . یکی کلاسہای آداب معاشرت بود . یکی خدمات اجتماعی بودش . و بعد گروہہای مختلفی را آمادہ کردہ بودیم . کہ در انجمن فعالیت داشتند، و پرنامہہائی مثلاً " پیک نیک، تیمہای، پرنامہہای کاروائیہای اسکی، درست میکردیم . برای زمستان، کاروائیہای برای کنار دریا . ہر سہ شنبہ یک گروہہائی داشتیم . کہ تا پنج، شش، ہفتہزار نفر در انجمن شرکت میکردند . سالن سرپوشیدہ، پیش از دوہزار نفر جمعیت داشت . و در ۹ ماہ از سال شاید ۶ ماہ از سال در ہوای آزاد بودیم . پرنامہہا در ابتداء جمع کردن این تعداد برای شنیدن سخنرانی کار خیلی سختی بود . بیشتر صدای آدامس . واقعا " تخمہ شکستن میآمد . و با ہم حرف زدن . و واقعا " ہر بار کہ سخنرانی میآمد . باید افراد را خواہش میکردیم، کہ آرام بنشینند . درحالیکہ اواخر عادت کردہ بودند، کہ وقتی سخنران میآید بہ سخنرانیہش گوش بدهند . البتہ پرنامہ ہنری در پایان پرنامہ داشتند، یک مسابقاتی برای سرگرمیشان و ہر ہفتہ یکنفر در مسائل در زمینہ مسائل اجتماعی، مسائل حقوقی، مسائل آموزشی، صحبت میکردند، بمناسبت مسائل مختلف مملکتی . برای مثال ہمزمان با انتخابات، خانمہا در فعالیتہای سیاسی آشنا میشدند . بمناسبت مثلاً " یکہفتہ مبارزہ با پیسوادی، در زمینہ لزوم سواد و آموزش، برای افراد سخنرانی میشد، بہرحال یک ہمبستگی واقعا " ایجاد کردہ بودیم، یک زمینہایکہ زشا را برای رشد اجتماعی کہ مملکت سریع بہطرفش پیش میرفت، آمادہ بشوند . حتی کلاسہای خانہ داری داشتیم . کہ خیلی پرایشان موثر بود، کلاسہای آشپزی و شبیہ بہ آن حتی برای خانمہای خارجی . برای ایرانیانی کہ ہمسران خارجی داشتند . یا برای شخصیت ہائی کہ در ایران بودند . برای خانمہایشان گذاشتہ بودیم . این واقعا " یک پایگاہی برای زنان درآمده بود . از ابتداء انجمن یکی از جمعیتہائی بود . کہ عضو شوراییعالی زنان بود . بعد عضو سازمان زنان بود . کہ خودتان ہم بیشتر از ہمہ پرایش زحمت کشیدہ بودید، و میدانید کہ خط مشی کہ سازمان زنان دنبال میکرد، ہمیشہ در انجمن پیگیری میشد، و دنبالہاش گرفتہ میشد . کہ متأسفانہ بر اثر درگیری کہ بوجود آمد، انجمن ہم دستگاہش . . . .

سؤال : شما اول کہ این کار را شروع کردید . اول مستقل از شوراییعالی زنان بود .

خانم اہصالتی : بلہ، اصلاً " تا آخر ہم مستقل بود . اگر خاطرتان باشد . چون سازمانہا، عضو سازمانہای زنان، عضو شوراییعالی زنان شدند . انجمن ہم عضو سازمان شد . وقتیکہ سازمان زنان ہم بوجود آمد . انجمن عضو سازمان شد . ضمن اینکہ مستقل بودش . انجمن درحقیقت یک موسسہای وابستہ بہ روزنامہ اطلاعات، و مجلہ اطلاعات پانوان بودش، بہرحال موسسہ انتفاعی نبود . علتش کہ ہرچہ کہ پول درمیآورد خرج توسعہ و گسترش خودش میشد، و ما کہ بطور داوطلبانہ ۲۲ سال آنجا کار کردیم . تعداد خیلی کمی سعی میشد فقط بعنوان معلم، کہ کارمند گرفتہ بشود و مقدار زیادی بعضی از خانمہا را پکارہای داوطلبانہ،

عادت داده بودیم، که در این پرتابه شرکت کرده بودند.

سؤال : رابطه این مؤسسه برای اینکه خیلی وقتها سوال میشود، رابطه این انجمن با سازمان زنان اصلا در چه مدلی بود. چه نوع تماسهایی بود. چه نوع ...

خانم اباضتی : سازمان زنان ماهی یکبار دیدار با مدیران تشکیلات که مربوط به خانمها بود، داشت. چه سازمانهای صنعتی مثل پرستاران ایران، پزشکان ایران، چه سازمانهای که کارهای خیریه میکردند، و چه سازمانهای که کارهای اجتماعی و داوطلبانه میکردند. انجمن يك نوع سازمان آموزشی، و اجتماعی، و خیریه بود. یعنی ترکیبی از این سه نوع فعالیت که زنان که مورد توجه سازمان زنان هم بود، و در پرتابه‌هاستیکه سازمان زنان باید گفت که همش را پیگیری و دنبال میکرد. بسیار از هدفهایی که سازمان زنان داشت مثلا برای آموزش دادن زنها، برای کارهای اجتماعی، آموزش دادن زنها برای کارهای سیاسی، آموزش دادن زنها برای کارهای داوطلبانه، آن پرتابه‌هاست که ما که از مسئولان مثلا "من شخصا" که خودم توی جلسات سازمان زنان شرکت میکردم آن الگو را در انجمن مورد استفاده قرار میدادیم. و کلاسهای تشکیل میدادیم. یا جلسات سخنرانی تشکیل میدادیم. و زنها را برای مسائلی که در مملکت با آن روبرو میشدند آشنا میکردیم. و طبعاً يك گزارشی هم در سازمان زنان میدادیم.

سؤال : ولی آیا از سازمان مرکزی کسی دخالتی در کار انجمن میکرد.

خانم اباضتی : نه، اینکه انجمن اطلاعات بانوان يك انجمن مستقلی بود، يك رابطه، رابطه خیلی دوستانه‌ای بود. و بهرحال همیشه هم توأم با احترام بود. و هرگز انجمن دوشیزگان و بانوان با اینکه واقعا یکی از فعال ترین واحد زنان در مملکت بود. هرگز گردانندگانشان، صاحب ادعای نبودند و غیر از آن هدفهایی که برای يك انجمن داشتند، پرتابه دیگری نداشتند. و چون سازمان زنان را بعنوان يك سازمانی که به پیشرفت مسائل زن در مملکت با اعتقاد کار میکرد، قبول داشتند. طبیعتاً نظرات سازمان زنان را در مورد پرتابه‌هاشان رعایت میکردند. و اطلاعات بانوان هم که انجمنی بوجود آورده بود. که خوب، بهرحال من خودم یکی از گردانندگان اصلیش بودم. چون آن کاری که انجام میشد، اعتقاد داشتیم. بدون اینکه تحت تأثیر فرد یا چیزی بشوم. مطالب را منعکس میکردم. و واقعا ما میخواستیم که زنها را در آن مسیری که باید بطور طبیعی زن کشور در حال رشد و توسعه قرار بگیرد قرار بدهیم. که ضمن اینکه به تحصیلات آگاهی خودش اضافه میکند. ضمن اینکه، در داخل خانواده سعی میکند که يك محیط بهتری از يك رفاه و آسایش و بهداشت بیشتر افراد خانواده برخوردار بشوند. يك آگاهی‌های بیشتری هم داشته باشد. در ضمن از مسائل مملکتی هم دور و نا آگاه نباشد. باینجهت هم در جلسات مان درباره پیشرفت و مسائل مملکت صحبت میکردیم، و هر ماه حتماً از یکی از مقامات مملکتی خواهش میکردیم که بیایند و صحبت بکنند. که افراد در جریان باشند. و یا يك مسافرتهاست ترتیب میدادیم، حتی دیدارهایی در خود تهران ترتیب میدادیم. از تشکیلات مختلف و پیشرفت‌های مملکت دیدن بکنند. که اینها بتوانند سایر افراد خانواده را در جریان مسائل مملکت قرار بدهند.

سؤال : يك سؤال دیگر بود. اوایلی که کار انجمن شروع شد. خاطره‌ای دارد از اینکه عکس العمل

جامعه راجع به این فعالیت ما چه بود؟ و بعد ما دیدیم، که عکس العمل ما نسبتاً "خشن و منفی بود راجع به فعالیت زنان شما هیچ خاطره‌ای دارید، از یک نوع عکس‌العملهایی که پایین فعالیتها میشد آیا...

خانم اباصلتی: عده‌شان که در ۲۲ مالی که اطلاعات بانوان بودند. و ۲۱ سال که انجمن داشتیم. در انجمن با هیچگونه مخالفتی ما روبرو نشدیم، فقط یک مورد است که بهرایتان مثال میزنم. بعد از اینکه از یک گذشته شروع کردم. در ابتداء که ما انجمن داور کردیم. شاید نزدیک به نیمی از زنانی که میآمدند با چادر به انجمن میآمدند. ولی بتدریج با قاطعیت بگویم. که طی دهسال دوم، تعداد کسانی که با چادر میآمدند، البته ما به هر گروه احترام می گذاشتیم. برای ما فرق نمی کرد. شعار ما خواهری و برابری بود. در دهسال دوم شاید تعداد افرادی که با چادر میآمدند بیک درهزار رسیده بود. و اینهم بمحضی که وارد انجمن میشدند خودشان چادرشان را جمع میکردند، این پیدا بود. که شخصاً علاقمند نبودند. که از این وسیله استفاده نکنند تحت ناهشیر خانواده یا کسی قرار داشتند. بیک کلاسی داشتیم که اسمش کلاس امراء. خانمهای امراء بود. که میآمدند انگلیسی یاد میگرفتند. خودشان اسمش را گذاشتند. درحالی که در همان کلاس از گروههای مختلف دیگر از نظر سطح درآمد و تحصیل و مقام شوهری خودشان شرکت میکردند. کلاسهای رانندگی ما اولش اکثریت خانمهای وزراء تشکیل میدادند. و مقامات مملکتی که ترجیح میدادند، بجای اینکه کلاسهای پروند. که بیشتر آقایان میرفتند، و در مناطقی بود. که اطلاقهای کوچک و دفتری داشتند. که بزنها آنقدر احترام نمیگذاشتند. درحالی که در این اواخر همه دختر و زن در آن کلاسها شرکت میکردند. تنها موردی که ما بهاش برخورد کردیم، یکروز من در انجمن بودم یک کلاس آشپزی، داشتیم و کلاس آشپزی زیر نظر یک خانمی که از ارامنه بود اداره میشد. دو نفر دختر با روسری آمدند بدفتر، و اعتراض کردند در مورد نحوه نوع گوشتی که در کلاس بکار برده میشود، و دستوراتی که داده میشود. وقتی علتش را پرسیدم که مخالفتشان چیه، گفتند: اولاً، ما با داشتن معلم ارمنی در این کلاس مخالف هستیم. چون ما مسلمان هستیم، و معلم حق ندارد که غیر از دین اسلام باشد. که من بهرایشان توضیح دادم، پردم نشان دادم. که شعار ما خواهری و برابری است. باینجهت، خانمها از ادیان مختلف در اینجا شرکت میکنند. و گفتیم مثلاً چه گروههای خانمهایی که از اقلیت های مذهبی تشکیل میدهند، و خیلی هم افتخار میکنیم، که یک زن ایرانی کلاس آشپزی را اداره میکند که دینش دینی است که مورد احترام جامعه ماست. و بعد گفتند که شما چون گوشت خوک یعنی دستور تعیین سالاد با کالباس و سوسیس بود. و گفتند این گوشت غیر مذهبی است. و حق ندارید. اگر اینطور باشد ما کلاس را بهم میزنیم. البته من خیلی با قاطعیت بهایشان گفتم که ما بهایشان چنین اجازه نمیدهیم، و نه معلم را بخواست آنها، تغییر میدهم و نه، در سیستم غذایی تغییر میدهم. درست است که بکار بردن یک چنین گوشتی را یا یک مذهبی را ما بکسی توصیه نمیکنیم. ولی از نظر اطلاعشان توضیح دادم. که گوشت خوک که آنها مخالف هستند بقدری گران و کمیاب است در ایران. که آن تصویری که سوسیس یا کالباس از گوشت خوک تهیه میشود، این تصور اشتباهی است. که آنها میکنند. برای اینکه از بدترین متاسفانه این کارخانه‌هایی که کالباس آنها را درست میکردند. از ارزانترین و باید گفت نه فقط منظورم فاسد بودن نبود. یعنی گوشتهایی که مورد استفاده نبود. قسمت‌هایی را استفاده میکردند. میبردند کالباس درست میکردند. که ذهنشان را روشن کردم. گفتند ولی ما یا نمیآئیم یا کلاس را بهم میزنیم. گفتیم شما میتوانید نیائید ولی اینجا هیچکس جرأت نمیکنند که این کلاس را بهم بزنند. هیچ نوع اقدامی انجام نگرفت. فقط سه ماه آخر یعنی باید بگویم از شهریور، در حقیقت اولین تهدید به انجمن شروع



شد. شهریور ۵۷ که گفتند اگر جشن داشته باشید. روزهای سه شنبه چون جشنتان است. این جشنتان را بهم میزنیم. ما فقط به کلاستری منطقه اطلاع دادیم. و آنها گفتند نه شما میتوانید برنامهتان را اجرا کنید، و هیچکس هم جشن را بهم نژد. و این جشنها ادامه داشت. تا آخرینش در آبان ماه بود. در آبان ماه آخرین گردهمایی انجمن در حقیقت بود. چون هم زمان بود. با اعتصاب مصنوعی. بنظر من مطبوعات بوجود آمد. چون من شخصا" در دفتر مجله بودم، و یکی از کارگرها ریخت و وادار کرد که دفتر را تعطیل بکنیم. حاضر نبودیم حتی در آخرین روزی که روزنامه اطلاعات بود. من صحبت کردم و همه مان داوطلب بودیم که مجله را منتشر کنیم. يك نفر از نویسندگها و خبرنگار و کارکنان مجله با من نبودند. که بخواهند استعفا بدهند. یا اینکه کار نکنند. یا با انتشار روزنامه و مجله مخالف باشند. میدانند مجله را صحبت بکنم، که یکنفر نبود که بخواهد مخالفت بکند.

سؤال : این گروهی که میخواستند بهم بزنند کلاسها را، اینها روی کسی ...

خانم اباضتی : این دو نفر، نه هیچکسی نبودند فقط دو نفر دختر بودند. که با روسری آمدند و در مورد معلم آشپزی که مادموازل گریگوریان بود. و بعد خانم پراش خانم کاراکاشیان اعتراض کردند. که چرا معلم ارمنی باصطلاح خودشان و چرا گوشت خوک که مورد تائید مثلا" دین اسلام نیست بکار میبرند. که من توضیح دادم که اتفاقا" گوشت خوک بکار برده نمیشود.

سؤال : این دخترها، وابستگی به گروهی ...

خانم اباضتی : هیچی هیچی نه فقط عضو انجمن بودند. و این اولین باری بود که دو تا دختر، با روسری به این شکل، وارد انجمن میشدند. بودند دخترانی که روسری را بشکل عادی و طبیعی بکار میبردند. آنها از کسانی که از خانوادههای به نسبت متدین بودند. و در هرصورت با چادر میآمدند. سالهای آخر بیشتر خانمهای، من دختر جوان با روسری خیلی کم به انجمن میآمدند.

سؤال : پس شما اصولا" در طول این مدت تماسی باصطلاح گروههای از مردم یا گروههای مذهبی، که ممکن است مخالفت داشته باشند ...

خانم اباضتی : در مورد مجله برخورد میکردیم. ولی مجله، اصولا" ما سعی میکردیم. يك اصول کلی اخلاقی را یعنی معیاری که با اصول اخلاقی بنظر ما باید رعایت میشد رعایت میکردیم. در نتیجه مقالات و داستانهای مجله با هیچگونه مخالفتی روبرو نشده بود، فقط طی این مدت دوبار مقالاتی که در زمینه استفاده از مشروب بود نحوه بکار بردن. که البته من شخصا" شاید با چاپ همچنین مطالبی خودم هم مخالف بودم. باید بگویم دو کتاب بود، که ترجمه کردیم. در دو زمان مختلف یکی در حدود هفت سال قبل از این دگرگونی یکی دو سال قبل از این دگرگونی، يك کتاب فرانسه راجع به آداب و معاشرت بود. مترجم همه کتاب را بتدریج ترجمه میکرد. و میداد من البته به مترجم سپرده بودم که لازم نیست در آن قسمت که بکار بردن مشروب برای هر دین مشروب در مجله به اش توجه بشود. علتش این بود. که مجله در سطح مملکت منتشر میشد. که در بسیاری از شهرستانها حتی در خود مجله زنانه بود و تعداد کسانی که

واقعا" مشروب، زنان مصرف میکردند، خیلی خیلی کم بود. و بعد لزومی هم نداشت که یاد داده بشود. که مثلاً "شراب سفید باید سرد سرو بشود یا شراب قرمز گرم. ولی هر دو بار که این قسمت چاپ شد، موقعیکه من در مسافرت بودم. و دو تا نامه از مکتب اسلام، مجله مکتب اسلام، در قم آمده بود. که بطرز ژشنده‌ای به مجله حمله کرده بودند. که حق نیست که چنین مطلبی غیر اخلاقی در مجله چاپ بشود. ما جوابی ندادیم ولی شبیه آن هیچوقت برای چاپ ندادیم. یکبار هم خاطرات وکلای دادگستری را چاپ میکردیم. مرحوم یوسف کهن نماینده کلیمیان ایران در مجلس. که وکیل دادگستری بود. یک خاطره‌ای نوشته بود. درباره موکلش که چگونگی نجات داد. یک زنی بود. که متأسفانه چون شوهرش بچه‌دار نمیشد. از طریق دوستی با دانشجوئی، در یک اردوئی، بیک شکلی، بهرحال بچه‌دار شده بود و شوهرش خیر نداشت. بعد که شوهرش بعد از ۱۵ سال بدکتر مراجعه میکند و دکتر به‌اش ضمن آزمایش که میکند میگوید بچه‌دار نمیشود و این میفهمد که صاحب یک پسر ۱۲ ساله و یک دختر ۱۴ ساله است. وکیل میگردد و وکیلش در دفاعی که ازش میکند از این مرد میخواهد که بجای اینکه اینرا طلاق بدهد و آپروی و حیثیت این زن و این بچه‌ها را از بین ببرد که آن زن بتصدیق شوهرش در تمام مدت کمترین خیانت به شوهرش نکرده و آن زن هم در دادگاه اعتراف کرده بود دوبار که البته نمیگویم این کار تأیید نیست که با دو تا مرد هم پستر شده بود به نیت بچه‌دار شدن چون خیلی زود پی برده بود که خودش ایرادی نداشته از نظر بچه‌دار شدن دیگر آن مرد را ندیده بوده و هیچگونه گرفتاری هم با آنها نداشته. وکیل توصیه کرده بود، که چون امکانات مرد خوبست این زن و بچه‌ها را به کشور دیگری بفرستد، که دور از آن باشند. که بچه‌ها هم متوجه نشوند که مادرشان بطریق غیر مشروع صاحب فرزند شده و احترام داشتند، به آن پدر، که پدرشان نیست. ولی اینقدر صمیمیت نشان داده کم نشود. مکتب اسلامی یک نامه‌ای به یوسف کهن نوشته بود، که نوشته بود. که چنین زنی نه فقط نباید تیرنه بشود و بکشور دیگری فرستاده بشود، بلکه باید این زن را سنگسار میکردند و روئوشش برای اطلاعات بانوان آمده بود. و خواسته بودند چنین مطالبی چاپ نشود. یک مورد دیگر پیش آمد. و آن این بود که در دی ماه ۱۳۵۶ همزمان با آمدن کارتر به ایران کلاس بانوان با والاحضرت اشرف پهلوی یک صاحب من داشتیم، در آنجا راجع به حجاب سوال کرده بودم. و ایشان هم یک نظر خیلی منطقی داده بودند که حجاب فقط یک حجاب ظاهری و پوشش ظاهری نیست و یک زن میتواند عقیف و متین باشد بدون اینکه از چادر یک وسیله ظاهری استفاده کرده باشد. در شبهای عزاداری که همزمان با دیماه بوده، در یکی از مساجد بزرگ. عبدالرضا حجازی صحبت کرده بوده، بقرار اطلاع به مطلبی که درباره سفره پهن کردن در مجلات اشاره میشد به مجلات زنانه حمله کرده بوده، شدید، فرهاد مسعودی مدیراطلاعات از من خواست که چون در اطلاعات بانوان مطلبی نوشتی با عبدالرضا حجازی تماس بگیرم. عبدالرضا حجازی بمن گفت که مجله شما خیلی هم روش متینی دارد، احترام میگذارم. اعتراض من در آنجا این بود که نوشته شده که خانمها با لباسهای آخرین مد در سر سفره میروند، شرکت میکنند. درحالیکه اصلاً خودش عقیده داشته در دین اسلام اصلاً سفره پهن کردن نه فقط حلال نیست، متداول نیست. من خواهش کردم نظرش را بده گفت یک شرایطی است. که من نمیتوانم در این زمینه اظهار نظر بکنم. ولی خیلی با احترام نظر والاحضرت اشرف بعنوان دبیرکل سازمان زنان را در مورد حجاب خیلی متین تلقی کرد. ولی بعدها همینطور که می دانید یکی از همراهان خمینی اینها بوده و این تنها مواردی است که من به‌اش برخورد کردم.

سوال : خوب بعد آنوقت از مرحله سردبیری اطلاعات بانوان تجربه‌تان در این کاری که میکردید چطور

بود. آیا اصولاً " مجله بیشتر مدیرانش زنان بودند، یا مردان بودند. چه چوری ؟

خانم اباضلی : مجله اطلاعات بانوان که من خودم سردبیر بودم البته با شوهرم همیشه همکاری داشتیم ولی از مردانی هست که خیلی همیشه به زن احترام میگذارد. در نتیجه من خودم که از يك خانواده ای بودم. که پدرم واقعا و عمیقا به زن احترام می گذاشت. و شوهرم هم همینطور. طبعی تا حتی زمانی که سردبیر مجله مرد بود. و آن موقعها شاید بخاطر حرفه اش بیشتر. یعنی اینکه این مجله زنانه را میگرداند. میخواست احترام به زن منعکس باشد. و واقعا این اصل را داشت رعایت میکرد. حضور من و چند تا خانم دیگر در مجله به تشبیت این فکر کمک میکرد. وقتی که من خودم هم که سردبیر شدم اکثریت همکارانمان را دخترها و خانمها تشکیل میدادند. البته تلاش نمیکردم. چون عقیده داشتم. اگر بیشتر خود مردهائی باشند، که احترام بزن بگذارند، خیلی مهمتر از اینکه بزور آنها بخواهند دختر و زنها را بیاوریم. ولی بطور طبیعی می جوشید، آن حالتی بود که چون مجله زنانه بود، دخترها و زنها ترجیح میدادند، که مطلب بنویسند. بخصوص که توی سایر نشریات آنقدر جاشی نداشتند. یعنی کمتر بحساب میآمدند اینها. هر مجله ای سعی میکرد بهترین داستان نویسنده را برگزیند. برای اینکه اطلاعات بانوان که مجله زن بوده ترجیح میداد که بهترین داستان نویسندگان را از نویسندگان زن انتخاب بکند. و عملا اینطور هم بود. ضمن اینکه بسیاری از نویسندگان ما آقایان بودند.

سوال : اصولاً، مجله باصطلاح ایدئولوژی راجع به نقش زن داشت. یا يك فلسفه کلی بود که دنبال میشد.

خانم اباضلی : ببینید باید گفت که ما که مجله را اداره میکردیم. من بخصوص همیشه عقیده ام این بود که باید تلاش کرد، که زنها بحقوقشان آشنا بشوند. اول زنها باید پاسواد بشوند. با فهم و شعور و آگاه بشوند. تا بعد بتوانند هم يك زن خوب، يك مادر خوب، يك دختر خوب، يك همسر خیلی خوب، باشند. و مجله را يك وسیله آموزشی بیشتر قرار داده بودیم. این نوع کسانی که اطلاعات بانوان را میخواندند این را میدانستند. که اطلاعات بانوان يك وسیله آگاهی دهنده و آموزش دهنده بود. و این اصل را من در تمام شماره هائیکه سردبیر بودم رعایت میکردم. و سعی میکردم، که زن حتی در داستانها وسیله سرگرمی و تفریح مرد در نیاید. حتی يك سلسله مقالاتی داشتیم. که مثلا " زنها معشوقه هم بودند. علاوه بر اینکه زن، همسر، یا مادر است، یا يك وزیر، یا يك نماینده مجلس، است معلم، و پرستار در هر شغلی هست. سعی میکردیم، که نشان بدهیم که زن میتواند که روش خانواده را مشخص بکند. و زن میتواند قاپل احترام باشد. بشرطی که خودش تلاش بکند. که در میزان شخصیت، آگاهی و فهم شعور اضافه بشود. یعنی زن عروسکی را در حقیقت توی مجله به اش جاشی نمیدادیم. يك زن عروسکی را یا زنی که از احترام و حیثیت جامعه زن میکاست مورد سرزنش قرار میدادیم. همیشه زنی که ما در اطلاعات بانوان در جامعه تحسین میکردیم. زنهائی که معرفی میکردیم. به جامعه همیشه دخترهائی بودند که موفقیت های تحصیلی خیلی خوب داشتند. زنهائی بودند که در کارشان موفق شده بودند. چه خانمی که خیلی خوب آشپزی میکرد. زنی که اولین کارخانه لاستیک سازی را اداره میکرد. زنیکه يك نظافت چی خوبی بود در هتل. زنی که يك وزیر لایق بود. همش سعی میکردیم، از زن يك تصویر خوبی بدهیم. يك نکته ای که من به اش خیلی توجه داشتم اینکه انتشار يك مجله زنانه در ایران به مراتب سختتر است از يك مجله زنانه در اروپا یا امریکا چون همیشه میگفتم و حالا عملا " بیشتر اینجا می بینیم. مثلا " مجله زنان که در امریکا

منتشر میشود. برای زن امریکائی این زن چه در یک شهری در ایالت میسوسا باشد و یا در میزوری چه در واشنگتن، دی. سی. زندگی بکند، چه در لوس آنجلس یا پورلی هلیز همه روزنامه‌ها رادیوها و تلویزیونها و بهترین امکانات تحصیلی هست در اختیارش. توی هر شهر کوچکی می بینید حتماً یکی دو تا کالج حداقل وجود دارد. ولی زن ایرانی سطح فکرش و آگاهی و دانشش در نقاط مختلف متفاوت بود. خود من در یک دیداری که از شهر بوکان داشتم که با شهبانو رفتم بآن شهر. اولین بار بود، که زنها په خیابانها آمده بودند. یعنی این شهر یک خیابان اصلی داشت و باغهای بزرگ. که این توی این باغها نشور بودش، جاهائی بود که خیابانخانه، بااصلاح خیابانخانه بودش. مکتب بود، و ما یعنی من شخصا باید بگویم، چون آگاهی داشتیم به سطح مملکت و به زندهای ایرانی سعی میکردم مجله‌ای منتشر کنم که قابل فهم برای آن زنها باشد. ولی هرگز تلاش نمیکردم، مجله ما ترجمه مقالات و مجلات اروپائی یا امریکائی باشد. چون همانطور که گفتیم زن امریکائی در هر گوشه از آن آگاهی برخوردار هست. و بخاطر امکانات سفری که برایش وجود دارد. از هر گوشه بگوشه دیگر مملکت میرود، و بگوشه مختلف دنیا میرود. حتی امکانات مالی نداشته باشد، بگوشه مختلف دنیا برود. حداقل توی کشور خودش از رادیو و تلویزیون و مطبوعات متعدد برخوردار است. و کتاب باقیمت ارزان در اختیارش هست. ولی سطح فهم و شعور و آگاهی زن ایرانی، در سطوح مختلف متفاوت بود. نه اینکه، بخواهم بگویم زن تهرائی سطح فهم و شعورش بالاتر بود. ولی امکاناتی که داشت زن تهرائی یا نهائی که در شهرستانهای بزرگ بودند با زنهائیکه در روستائی یا شهر کوچک بودند، کاملاً متفاوت بود. باید مجله را طوری منتشر میکردیم، که برای آنها قابل استفاده بود. یک مثال برای شما بزنم که بنظر خودم نشان دهنده سطح مجله است که ما منتشر میکردیم. که میخواستیم بگوئیم برای چه گروهی منتشر میکنیم. روزی یکی از دوستان یک مقاله از یک مجله فرانسوی آورد که درباره سرد مزاجی زنها بود، در آن توصیه کرده بود که زنها باید آگاه بشوند، یعنی یک زن نباید فقط کتاب بخواند که معلومات اجتماعی برود بالاتر که آگاهی سیاسی پیدا کند. یک زن امروز باید از نظر کامیابی جنسی هم در سطح یک زن متمدن و پیشرفته باشد. و زن متمدن و پیشرفته نمیتواند کامیابی جنسی هم نداشته باشد. چون مسائل جنسی در زندگی زنانشوئی و حتی زندگی زن در جامعه خیلی موثر است. و راه حلهائی برای اینکه چطور یک زن بتواند از روابط جنسی کامیابی بیشتری ببرد. من وقتی مطالب را دیدم مترجم خیلی اصرار کرد که خیلی جالب است. و این نوع مطالب باعث میشود که مجله تیراژ بیشتری پیدا کند، و افراد کثیقاوی بیشتری دارند. مخصوصاً برای زن ایرانی که تعداد خیلی کمی زبانهای انگلیسی یا فرانسه میدانشند، و این مقالات را میخوانند و در خانواده این صحبتها مطرح میشود. و با پزشک هم این مطالب صحبت میشود. زن ایرانی یک حجب، یک شرم و حیای خاصی داشت در این مورد من مخالف بودم. چون عقیده داشتم نه اینکه با آموزش دادن زنها مخالف باشم. ولی عقیده داشتم که این مجله ای که در سطح خانواده منتشر میشود، آشنهم برای زن ایرانی با آن شرایط فکر متفاوت، در سطح مملکت این مقاله زود است. این مقاله را یک مجله زنانه دیگری که در کشور ما منتشر میشد، که بسیار مجله نفیس و عالی بود که الان هم منتشر میشود عیناً منعکس کرد، و فردای آنروز عکاس مجله ما تلفن کرد. بلافاصله عکاس روزنامه اطلاعات بدفتر من آمد معلوم شد. که زن برادر او که زن یک ژاندارم بوده این مطلب را خوانده بوده در همان شب زنی که مثلاً تا کلاس ۴ ابتدائی درس خوانده بوده در اولین شبی که این مقاله را خوانده بوده که شوهرش میآید تصمیم میگيرد که به کامیابی جنسی برسد و توی مقاله توصیه شده بود که زن باید ابتکار عمل در روابط جنسی بعهده بگیرد. وقتی که زن در رختخواب میخواهد مقاله‌ای را که خوانده به مرد منتقل بکند فوراً ایجاد سوء ظن در شوهرش میکند، شوهرش لگدهائی چنان به

کمرش میزند که دچار خوثریزی و شکستگی میشود. از خانه با فحاشی بیرونش میاندازد. و دیگر به آن خونه راهش نمیدهد. و این را به بیمارستان میبرند و مدتی تحت درمان بود. و عکاس از من خواسته بود که ما باید یک کاری بکنیم که این نوع مطالب منعکس نشود یا اینکه زنها را بخواهیم که این مطالب را نخوانند گفتیم ما اینکار را نمیتوانیم بکنیم که درباره مجله دیگری تعیین تکلیف بکنیم. ولی حداقل خودمان باید بدانیم که چه نوع مطالبی منعکس کنیم چون طبیعی است که این نوع مطالب در جامعه امریکائی که از یک آزادی فوق العاده ای طی سالها برخوردار بودند همیشه هم سرد مزاجی از ابتدای تاریخ هم بوده. و ممکن است، تا بینهایت هم وجود داشته باشد. در اروپا و امریکا و ایران هر گوشه دنیا ولی باید دید که آیا از چه وسیله ای میشود در انعکاس این مطالب استفاده کرد.

سوال : آن مدت که نقش مهمی داشتید در اصطلاح... با هم.

خاتم اباضلی : من چونکه همانطور که خدمتتان گفتم چون یک دختری بودم که در یک خانواده ای بزرگ شده بودم که تحت تأثیر حرفهای پدرم خیلی روش جدی داشتم و در عین حال دختر و پسر را خیلی با هم مساوی میدانستم طبیعتاً چون هم میرفتم تنیس بازی میکردم و هم کلاس موسیقی میرفتم و هم سایر وقتها ورزشی که داشتم با پسرها به کتابخانه میرفتم به نمایشگاه میرفتم طبیعتاً در محیط کارم این روش از ابتداء با همکاران مرد چون در آن زمان فقط یک دختر ماشین نویس در روزنامه اطلاعات بود و غیر از من که خبرنگار بودم. روشم طوری بود که همیشه عقیده داشتم دختر و زن میتوانند روشی داشته باشند که بتوانند از آن احترام واقعی برخوردار باشند. پایبخت همیشه خیلی در محیط کار، و حتی در محیط خانواده، و در محیط جامعه، اینقدر مرا جدی گرفته بودند، که آن احترامی که واقعا برای یک زن باید گذاشت برای من میگذاشتند. یعنی مرا بعنوان یک روزنامه نگار تحویل میگرفتند. نه بعنوان اینکه زن یا دختر هستم این عقیده ام همیشه هست برای هرکسی عقیده دارم. افراد باید همیشه آن قالب اصلی خودشان باشند. یعنی شخصیت ذاتی شان باید باشد. که بهش احترام بگذارند، نه آن نوع کاری که انتخاب میکنند. و هر دختر و هر زنی در هر کاری میتواند اتفاقاً یکی از تزهائی که من همیشه دنبال میکردم در اطلاعات باشم همیشه این بود. که ما باید تلاش بکنیم که دختر و زن با پیا و دوش بدوش مرد پیش بروند. این نباشد یکی از مردها بگیرد، بزور بگیرد، یا بخواهد بیک شکل بازی لوسی یک مابقیه بگذارد که از مردها پیشی بگیرد. من عقیده داشتم باید یک کاری کرد که زنها اگر جدی باشند و خودشان به ارزش و اعتبار خودشان قائل باشند جامعه هم برایشان ارزش و اعتبار قائل است، اگر زنی خودش خودش را جدی بگیرد، مردها هم نمیتوانند جدی بگیرند. و من از این احترام ظاهری و این تملقها سعی میکردم که بدور باشم. یعنی خیلی خوب زود به افراد میفهماندم که دلم میخواهد که اگر تعریف میکنند واقعا آن تعریف را داشته باشم. یعنی میدانستند که از یک تعریف و باصطلاح کمپلیمان ( Compliment ) لذت نمیبرم، اگر واقعی نباشد. و چون اینرا میفهمیدند و سعی میکردند که مرا خیلی جدی بگیرند. پایبخت من چه در سفرهائی که در ایران داشتم چه در سفرهائی که با یک گروه یا افرادی یا گروه کوچک و بزرگ همیشه خیلی جدی گرفته میشدم.

سوال : ولی میدانید دلم میخواهد پدائتم که شما آدم خیلی فوق العاده لایقی بودید در کار خودتان الان هم نشان دادید که تا چه حد، ولی بعنوان یک زن حرفه ای، در مقابل مردهای حرفه ای، آیا تعصبی وجود داشت که

شما کارتان باید خیلی مشکلش زیادتر باشد...

خانم اباصلتی : بله، اینرا من قبول دارم درسته. این تصور و طرز فکر را من در جامعه ایرانی زیاد میدیدم. در روزنامه اطلاعات. من چون طی دوازده سال بجائی رسیدم که روزنامه اطلاعات بخاطر لیاقتم البته نمیخواستم تعریف کنم. چون اگر کارم را درست انجام نمیدادم، مرا انتخاب نمیکردند. چون مجله يك وسیله انتقاعی بود. برای مؤسسه اطلاعات، درسته مؤسسه، مؤسسه فرهنگی و مطبوعاتی بود. ولی برای تداوم و حفظ و بقا خودش باید تلاش میکرد، بیشترین پول را درمیآورد، و بخاطر این اگر من مثلاً بگویم با تلاش و پشتکار نبودم انتخابم نمیکردند. بعنوان سردبیر، و انتخاب من بخاطر زن نبود. منتهی باید اعتراف کنم يك زمانی مرا انتخاب کردند که کشور در مصیبتی میافتاد که برای زن بتدریج اعتبار بیشتر قائل میشدند. من تقریباً همزمان با موقعی که خانم دکتر پارسا بعنوان وزیر انتخاب شدند اگر نه من زودتر از خانم دکتر پارسا سردبیر شدم. اولین مقاله را از خانم دکتر پارسا توی مجله داشتم که بمن تبریک گفته بود، و گفته بود که انشاءالله اینقدر لایق باشی که همه بدانند ترا بخاطر لیاقتت و نه بخاطر زن بودن که فکر کنند. یعنی ظاهری یعنی کارگزارها فهمیده بودند که من زحمت میکشم. پایبخت من که سردبیر زن بودم، با سردبیر مرد که به چاپخانه میرفتیم از يك احترام و اعتبار برخوردار بودیم. ولی میدیدم در مؤسسه اطلاعات برای دخترها و زنهایی که کار می کنند و در سایر موسسات چون بخاطر کارم زیاد به جاهای مختلف و موسسات میرفتم میدیدم که کارکنی بطور کلی برای زنها بیشتره. درحالیکه من اعتقاد داشتم که توی ملکت ما، زنها روی لیاقتشان رسیده اند من همیشه اینجا برای مثال بهترین مثالی که میزنم. نه تا زن که آن جای خود دارد که زن لایقی بودید که توانستید دبیرکل بشوید که وزیر شدید از اعتبار و شخصیت واقعی برخوردار هستید. این اعتقاد مرا همیشه در آن موقع می نوشتم. و حالا هم همیشه گفتم نه (۹) زن در ایران زمانی بمقام قضاوت رسیدند که در بسیاری از کشورهای دنیا زن هرگز قاضی نشده بود، و همیشه گفتم اینجا کسانی بودند که مراحل تحصیلی و کاری شان ملوری بود که باید يك سلسله کار را پشت سر میگذاشتند که میتوانستند بمقام قضاوت برسند هیچیک از این زنها با هیچ مقامی، شخصیتی، صاحب شغل و منصبی، ارتباط نداشتند که تصور بشود بخاطر این یا تصادفاً باید بگویم از وجهه ظاهری و سوسه ای که برخوردار نبودند، که فکر کنیم صورت ظاهرشان باعث گرفتن پست و مقام پرایشان شده بود که این طرز تفکری بود توی جامعه ما متأسفانه وجود داشت یعنی همیشه میخواستند بگویند که این زن به این خاطر باینجا رسیده این نبود. ولی حالا این زنها را چه اشتباهی کردند روسری پسر رفتند جلوی دفتر وزیر دادگستری نشستند آزادی بیشتر برای زن ایرانی خواستند، و از اولین گروههایی بودند که از کار پرکنار شدند چون رژیم جدید عقیده داشت که زن شهادت یکنفرش کافی نیست چه پرسد قضاوت.

سؤال : در این مرحله از کارتان شما در رابطه سیاسی شرکت داشتید اصلاً.

خانم اباصلتی : من در اطلاعات بانوان که بودم همیشه در فعالیتهایی که منتج میشد پایبند زنها بتوانند که حقوق مساوی با مردها را در کارهای سیاسی بدست بیاورند همکاری و همراهی داشتم. البته باید اعتراف کنم که در کشور ما يك نوع امکانات را بزنها دادند و بنظر من زن ایرانی لیاقتش را داشت. حالا اگر متأسفانه اواخر خودشان بدست خودشان جامعه را که بطرف پیشرفت میرفت از بین بردند، من همیشه پارها

مثال میزدم که در کشور انگلیس زنها برای اینکه حق مساوی با مردها را بدست بیاورند جزء مبارزترین زنهای دنیا بودند دیگر. برای بدست آوردن حقوق سیاسی زمانیکه ذوب آهن وجود نداشت به مجلس رفته بودند و دست و پایشان را به زنجیر به شیمکتهای مجلس بسته بودند تا اینکه بتوانند حقوق مساوی بگیرند. و نمایندگان مرد برای اینکه جلساتشان بدون حضور زنها باشد در جای دیگر غیر از مجلس تشکیل میدادند، و خود شما بهتر از من در تاریخ مبارزات سیاسی زنها آگاه هستید. ولی بهرحال پراثر علاقه و شوقی که زنها نشان دادند و از طرفی آن مملکت بطرف پیش میرفت که همیشه زنها را نادیده گرفت، در تعیین سرنوشتهشان، در کنفرانس اقتصادی ما در اسفند ۱۳۴۱، به زنها حق شرکت در انتخابات داده شد. و این خبرها را من همیشه منعکس میکردم. البته باید بگویم از ابتداء که کار میکردم، بهرچا که میرفتم، زنها و مردها، میگفتند که خیلی دلشان میخواهد که يك روزی من نماینده مجلس بشوم، و بتوانم که يك خدمتی از آن طریق انجام بدهم. و خود من هم به این نوع فعالیتها علاقمند بودم. و قبل از اینکه نماینده مجلس بشوم، به مجلس میرفتم، و مطالبی تهیه میکردم، و با خانمها بخصوص زنهاییکه نماینده مجلس بودند مرتباً" صاحبه میکردم. مرفته گزارش فعالیت هایشان را منعکس میکردم در مجله، که نشان بدهم چقدر تلاش برای زن در داخل مجلس هم انجام میشود. گرچه زن در مجلس یعنی طبق قانون اساسی نماینده قاطبه ملت ایران بود. و نه فقط نماینده زنان. ولی این خانمها علاوه براینکه در کار قانونگذاری برای مردها تلاش میکردند، میخواستند که به نفع زنها هم قدمهایی برداشته شود. و مهمترین کارهایی که شد که خود شما رهبری میکردید، از طریق نمایندگان زن بود که در مجلس بودند. و از این طرز تفکر دفاع میکردند. اینرا واقعا" باید بگوئیم که متأسفانه مردهای ایرانی آنطوریکه باید و شاید به مقام زن و پیشرفت زن علاقه ای نشان نمیدادند. اکثرشان، در زمانیکه حزب رستاخیز تشکیل شد، و هرکسی میتواند خودش را کاندیدا بکند. به توصیه و البته باید بگویم به تشویق يك عده از دوستان با این که من در خارج از ایران بودم، خودم را کاندیدا کردم. و همانطور که میدانید در آن انتخابات ۱۲ نفر را دولت اعلام کرد، که حمایت میکند که سه نفر از آنها خانمهای خانه دار بودند. و از ۲۷ نفر نماینده تهران ۱۵ نفر دیگر بیشترین تلاش را میکردند، که میتوانستند در انتخابات رایی بیاورند. و این گروه هم خودشان يك گروه بندی هاشی داشتند. مثلاً" اصناف نمایندگان، خودشان را گذاشته بودند، با گروههای دیگر همکاری میکردند. صاحبان کارخانه ها یا مثلاً" کسانیکه توی گروه قضات بودند، و یا نمایندگان بازرگانان، کارگران، کارگران نه، کارگران سه تاشان جزء کسانی بودند که از دولت اعلام کرد که این ۱۲ نفر را توصیه میکنم، که به ایشان رأی بدهند و از ایشان حمایت قطعی خودش را اعلام کرد. ولی بقیه را بشرطی بود که رأی میآوردند بحد کافی من بخاطر کار مجله، آنهم مجله ای که همزمان با يك انجمنی بود که هزارها نفر عضو آن بودند. طبیعتاً" این خانمها شوهرهایشان، پسرهایشان، دخترهایشان، نوه هایشان، بتدریج پدرها، و پدرپزرگ هایشان، هرکدام با اسم من و فعالیتهای من آشنائی داشتند. من در گوشه های مختلف شهر هم میرفتم، شرکت میکردم، سخنرانی میکردم، تلاش میکردم، مطالبی مینوشتم، پرورشورهای پخش میکردم. باید بگویم که متأسفانه در يك گروهی که خواستم شرکت کنم که مرحوم دکتر آزمون در راهش بود. گفت به دو شرط میخواهید مفضل بگویم. بدو شرط شما را جزء گروه خودم میگذارم. یکیش اینکه نجیب باشید. دوم اینکه از آراء بیشتری بتوانید برخوردار باشید. توضیح بدهم که با اینکه خیلی کلمه توهین آمیزی بکار برده بود. سالها مرا که در رادیو چنین برنامه ای برای زنها داشتیم، میشناخت. از طرف مجله اصلاً" گفتن این زن و اگر مردی شرکت در انتخابات نمیگفت که شما نجیب هستید، به خانواده تان خیانت نکردید. که از يك زنی سؤال بکنید، بهش توضیح دادم. که

خیلی متأسفم که اگر شما با اینهمه ادعایان با همکاری با من در مورد من تصور غیر از این داشته باشید. ولی. مطمئن باشید، برای اینکه نماینده تهران بشوم، هرگز برای شما قسم نمیخورم، که زن نجیبی هستم. یعنی اینقدر باید شما این فهم و شعور، واقعا" عین همین جملات، برای آزمون گفتیم. شکتی که گفتیم، که اگر شما فکر میکنید که این مردم هستند باید رأی بدهند بدون شك کماتیکه مرا می شناسند و بمن رأی بدهند بیشتر از شما خواهد بود. ولی در آن بهرحال شیطنت هائی که در کارهای انتخاباتی انجام میشود همه جاهای دنیا هم میشود در آنجا هم بهرحال گروههای دیگری که با هم ائتلاف کرده بودند هرکدام يك لیست هائی داشتند و بعد بخاطر کار مطبوعاتی و انجمنی که ما داشتیم که هزارها نفر عضو بودند بسیاری از آقایان یا خانمها میخواستند که با گروهی که من در آن بودم ائتلاف کنند یا حقیقتاً من داوطلب بودم، و سراغ آنها میرفتم. انتخابات تقریباً هیجده روز فرصت داده شد برای فعالیتها. من يك گروههای مشکلی درست کرده بودم، که در حدود ۲۷ نفر بودند، که خیلی فعال بودند. و اینها هرکدامشان يك چند نفر را آماده کرده بودند، سر صندوقهای مختلف. جاهای مختلف بودند. حتی، مثلاً در میدان شهیاد قسمتی که میخواستند بطرف کرج میروند، چادرهای مختلف بود، میرفتند، و افراد را تشویق میکردند. روز انتخاب نمیشود. بفتح کسی خلاف قانونی که اسم آن فرد آورده بشود. ولی تشویق میکردند که افراد رأی بدهند. کاغذ و مداد میدادند و بهرحال ما در پایان آثروزی که رأی گیری شد. تصمیم گرفتیم، که برویم و به چادرها سرکشی بکنیم. من بخاطر این که دیدم در کار ائتلافی متأسفانه آقایان اسم خانمها از جمله مرا جزء آخرین نفر گذاشته بودند. خیلی نسبت به انتخابات که خوشبین بودم. در مورد انتخاب خودم، در روز انتخابات خیلی مایوس. در حقیقت شب انتخابات و روز انتخابات خیلی مایوس شدم. ولی به ۵ چادر که مراجعه کردم، من یا نفر اول بودم. یا نفر دوم، و دیدم پراستی افراد رفتند و رأی دادند، و اسم مرا دادند. و بعد از سه روز که انتخابات تهران خواندن آراء طول کشید. معلوم شد. که بیشترین آراء تکی را من آورده بودم. که اسم مرا نوشته بودند. و بعد هم که من همینطور که میدانیید نفر پنجم اعلام شدم. و بهرحال این برای من يك شور و هیجان بیشتر داشت. چون قبل از اینکه نماینده مجلس بشوم به مسائل داخل مجلس بعنوان يك آدم خارج از مجلس نگاه میکردم. درحالیکه در داخل مجلس يك آدمی که خودش هم در آن کار سهمیم و شریک است نگاه میکردم. هیجان زیادی برای من داشت. من شاید پُر هیجان ترین روزهای زندگی ام را در این مجلس گذراندم. چون در دو سال اول که مسیر عادی داشت، مجلس میدیدم، که چقدر افراد تلاش میکنند، مسائل و مشکلات منطقه خودشان را بگویند. و چقدر نسبت به مسائل مملکت علاقمندند، و هرکدام بیشترین تلاششان را میکنند. حالا اگر يك همکاری و همفکری و یا اتحادی وجود نداشت، که آن نتایج باید گرفته نمیشد. بحثی جدا از بحث امروز ماست. من در مجلس تلاش نمیکنم که بعنوان يك زن خودم را نشان بدهم. که خود زن بودن بنظر من خیلی مهم بود، در آن شرایط مملکت. ولی بهرحال بعنوان يك ایرانی علاقمند به مسائل نگاه میکردم. و در دو سال آخر از این جهت که کماتیکه آنطور نسبت به مسائل مملکت با دیده دیگر نگاه میکردند چطور تغییر روش و عقیده دادند. و این بی ثباتی که باید با قاطعیت بگویم که از خانمها هیچکدام درش خوشبختانه شرکت نکردند. در این طرز تفکر یا این نوع فعالیتهای گروهی برای من خیلی عجیب و تعجب آمیز بود.

سؤال : از نماینده های تهران، شما نفر پنجم بودید از چند نفر.



خاتم اباصلتی : از ۲۷ نفر، نماینده تهران من نفر، پنجم بودم. سه تا خاتم خانه دار، نفرات بین چهاردهم تا هیجدهم بودند. و خاتم دکتر ویدا داودی که خاتم خیلی تحصیل کرده و استاد دانشگاه بودند. نفر بیست و ششم یابیست و هفتم بودند. که ایشان هم تلاش فردیشان خیلی زیاد بود خوشبختانه که...

سوال : کی شما بنظرتان آمد، که بااصلاح جو مملکت دارد عوض میشود از نظر سیاسی. این تغییراتی که بعداً آمد کی شروع شد که متوجه بشوید.

خاتم اباصلتی : من شخصا، همیشه یعنی طی سالهای طولانی يك گروه مقاوم و مخالف، ولی بسیار اشکست شمار را میدیدم که واقعا باید بگویم طی پنجسال آخر، این تعداد اضافه شده بود و اینها يك کسانی که افراد مبارز باشند نبودند. افرادی بودند که تحت تأثیر یعنی يك تعدادشان افراد مبارز و مقاوم بودند. ولی تعدادی که اضافه میشدند افرادی بودند که بیشتر تحت تأثیر تبلیغات مخالفین قرار گرفته بودند. ولی عمداً باید بگویم. که بعد از هفده دی که آغاز - اگر خاطرتان باشد، بیشترین شلوغی در مملکت در ۱۷ دی ۱۳۵۶، همزمان با چاپ مطلبی علیه خمینی در روزنامه اطلاعات شروع شد. که از آن بعد سوم گرفتن، و چهل برگذار کردن، اینها متداول شد. آن رشد سریع تعداد مخالفین، یا شوع مخالفتها را میدیدم، ولی باید اعتراف کنم که اگر میخواهید مرا آدم بی استعدادی بحساب بیاورید، پاور شمیکردم، که چنین دگرگونی و تغییراتی در مملکت ایجاد خواهد شد. چون مخالف بودم آن کار را جدی شمیکردم، و هنوز هم اعتقاد دارم که آن افراد با اعتقاد واقعی شرفتند باینجهت که حالا همه را می بینیم که ۹۹ درصد پاطما" پشیمان و مخالفت میکنند و هرکدام میخواهند بگویند تحت تأثیر شوهر، تحت تأثیر فرزند، تحت تأثیر همسایه، برای اینکه آگاه بشوند، میرفتند ببینند که چه خبر است. و اعتراف اینها نشان میدهد. من اشتباه نکردم در آن تاریخ. مثلاً من مقاومت میکردم. من در تمام جلساتی که از شهریور ۱۳۵۷ باید بگویم که خیلی جدی شد. مخالفتهای علنی از آن تاریخ که علنی شد. درحقیقت مبارزات. من در هر اجتماعی مخالفت خودم را به افراد ابراز میکردم. در جلساتی که تشکیل میشد. مثلاً، در سندیکای مطبوعات تنها کمیکه مخالف اعتصاب نشریات بود، فقط من بودم. و گزارشاتی که تهیه شد. همه علیه من تهیه شد. و حتی مرحوم امیرائی در خواندنیها يك سلسله گزارشاتی در پاره دگرگونیهای که در پیش است میثوست نوشته بود. که بدون شك تنها مبارز سرسخت خمینی، فقط پری اباصلتی است که در سندیکای مطبوعات هم با اعتصاب مطبوعاتیها مخالفت دارد. ولی واقعا هیچ وحشت نداشتم، از اینکه در این زمینه صحبت کنم. حتی منشی مالیوان سفیر کبیر امریکا در ایران در اهان ۵۷ بمن تلفن کرد. که بعنوان سردبیر اطلاعات باشوان، نماینده مجلس، بعنوان يك زن، که در دو کار، و در دو جبهه مختلف فعالیت دارم، و يك انجمنی را هم اداره میکنم. نظرم را راجع به رژیم اسلامی در ایران بگویم. و من صریحاً مخالفتم را تلفنی ابراز داشتم. برای آنها خیلی جالب بود. و میخواستند که مصاحبه انجام شود. منتهی من بهرحال، چون کارمند موسسه اطلاعات بودم، نمیتوانستم که بدون اینکه با موسسه تماس بگیرم، مصاحبه انجام بدهم. بخصوص که میدانستم بعضی اینکده هرگونه مخالفتی در صفحات روزنامه میشد، یا مجلات يك عکس‌العملی در خارج داشت. آن چاپ همان مقاله در روزنامه اطلاعات باعث شد، که بلافاصله روزنامه اطلاعات دفترشان را در قم آتش زدند. نمایندگانیش را اطلاع دارید. باینجهت من نمیتوانستم با گفتن يك حرفی برای مخالفت با آخوندها، يك گرفتاری برای موسسه بوجود بیاورم. ولی يك هفته بعدش اصلاً مجلات اعتصاب، وادار به اعتصاب شدند و دیگر فرصتی پیش نیامد.

سؤال : شما راجع به آن مسئله نامه مطلب ضد خمیسی که اولین مخالفتها از آنجا شروع شد. راجع به چاپ آن اطلاعی دارید، در جریان بودید.

خانم اباصلتی : والله، من در دفتر سردبیر اطلاعات بودم. که صحبت از این شد، که همچین نامه ای، باید چاپ بشود. و اگر چاپ بشود. درپ روزنامه اطلاعات بسته میشود. یعنی سردبیر کل اطلاعات عقیده داشت، که اگر این نامه در روزنامه اطلاعات چاپ بشود. نه فقط موسسه اطلاعات بلکه نمایندگان را هم آتش میزنند. و گفته شد، که اگر این نامه در روزنامه اطلاعات چاپ بشود. درپ موسسه اطلاعات بسته میشود. پس بهتره چاپ بشود تا چاپ نشود.

سؤال : دلیلی که من سؤال میکنم برای اینست که توی چند تا مصاحبه تاریخ شفاهی که داشتیم. پایان مطلب اشاره شده، آقای وزیر اطلاعات وقت صحبتش را کرده. یکی از روزنامه نگاران مهم اشاره کرده، و بعضیها میگویند که وزیراطلاعات میگوید من اصلا "نامه را ندیدم. ولی نامه از دربار آمده و من اصلا" ندیده اینرا رساندم. یکی از طرف کیهان صحبت کرده يك مطلب دیگر گفته. من میخواستم ببینم شما میدانید از کجا آمد، چه جوری آمد؟

خانم اباصلتی : والله، این گفتگو با وزارت اطلاعات بود، گفتگوشی که سردبیر کل اطلاعات داشت درباره این نامه با وزارت اطلاعات بود. این نامه از طرف وزارت اطلاعات به روزنامه اطلاعات داده شد.

سؤال : در مورد این اتفاقات زمان انقلاب این دوران را. تمام آن مدت را شما به مجلس میرفتید دیگر؟

خانم اباصلتی : بله من تا ۱۲ دی در تهران بودم. و دو هفته اش در خارج بودم. قبل از ۱۲ دی. وقتیکه حکومت بختیار معرفی شد. من جلسات اول و دومش در مجلس بودم. ولی بعد دیگر چون پسرم دچار مرض غدد لثغای بود، که قبلاش به سفر رفته بود از ایران خارج شدم. که متاسفانه دیگر آخرین بار بود...

سؤال : این اواخر در مجلس فضا خیلی تغییر کرده بود؟ یادتان هست، چه جوری بود؟ این دوران شریف امامی بود. آنجا بودید؟ یا دوران ازهاری هم بودید؟

خانم اباصلتی : دوران شریف امامی بودم، ازهاری بودم، و اوائل بختیار، معرفی کابینه بختیار، در مجلس بودم. بطور کلی همانطور که خدمتان گفتم. این دوره سه سال و نیمه را باید به دو دوره تقسیم کرد. يك دوره دوساله اول که دوره مثبت و سازندگی مجلس بود. و دوره دومش که دوره درگیری و اختلاف نظر شدید بود. من مثلا" برای خودم یکی از چالپترین حوادثی که در مجلس رخ داد همانطور که اشاره کردم. دوره اول یعنی دو سال اول درست سازندگی بود. من از اینجهت، برایم مجلس چالپ بود، که در گذشته ساعات خیلی کمی فرصت داشتیم، که بهتان گفتم به جلسات مجلس بروم طبیعتا" نمیتوانستم مذاکرات را دنبال کنم و بخاطر محدود بودن صفحات روزنامهها برای انعکاس مذاکرات مجلس فقط بیک رئیس مطالب اشاره میشد. يك وقت آن مسائل مملکتی که لازم بود مورد علاقه بود و توصیه میشد که بطور کاملتری در روزنامه

منعکس بشود. ولی در زمانی که خودم در مجلس بودم میدیدم که چقدر جدی نمایندگان از شهرستانها شهرهای مختلف مراکز استانها، و نمایندگان تهران هم همینطور مسائل مشکلات مردم را مطرح میکردند. ولی خوب بدلائلی مقدار زیادی از این گزارشات اصلا منتشر نمیشد. و حتی در صورتجلسات مجلس هم منعکس نمیشد. و اگر در صورتجلسات منعکس میشد. يك چیز خیلی خصوصی بود و در اختیار نشریات قرار نمیگرفت. یا وسائل ارتباط جمعی. مثلا" يك مسأله گفته میشد من با کنجکاو روزنامه‌نگاری بلافاصله به روزنامه اطلاعات تلفن میکردم، که بپوینم آیا این خبر را آن شب چاپ خواهند کرد، یا نه. و سردبیر اطلاعات یا معاون در آن موقع خبر داشتند که چه نوع مذاکراتی که در مجلس میشده قابل چاپ در روزنامه نیست. که به نظر من کج سلیقتگی‌ای بود. که بهرحال، در عواملی که کار تبلیغات مملکت را اداره میکردند وجود داشت. چون اشکال نداشت که این مسائل گرفتاری مردم منعکس شود، که مردم بدانند نمایندگانشان که این بار خودشان در انتخابات سهم بیشتری داشتند مسائل و مشکلات آنها را مطرح کرده و در هر مملکت يك مقدار گرفتاری وجود دارد و طبیعتا" انعکاش میج لطمه‌ای به رژیم حاکم نمیزد. يك چیزی که برای من عجیب بود. این بود، که در روز تشکیل حزب رستاخیز بدون اینکه بدادم آثرو شطفه رستاخیز گذاشته میشود. ۲۴ نفر در دفتر شاه فقید دعوت شده بودند. که یکی از آن ۲۴ نفر من بودم. یعنی دو سه نفر از وزراء بودند. دبیرکل های احزاب بودند. چند نفر از معاونین وزارتخانه‌ها بودند. چند نفر نمایندگان خیرگزاریهای خارجی در ایران بودند. چند روزنامه‌نگار و دو سه چهره سرشناس مملکتی. کل جمعیت ۲۴ نفر بود. که در آنجا اعلام شد. که بجای احزاب مختلف تصمیم گرفته شده که شاید يك حزبی یکپارچه و باصلاح فراگیر در ایران وجود داشته باشد. در آنجا آفاتی که من هرگز ندیده بودم و پایش هم شکسته بود بلند شد و بلافاصله انحلال حزب خودش را اعلام کرد، و پیوستن خودش را بحزب رستاخیز که باعث خیلی تعجب شد که در صورتیکه هنوز حزب رستاخیز رسماً اعلام نشده یک نفر به این سرعت ...

سوال : این آدم میدانست که حزب رستاخیز ....

خانم اباضلی : نه، نه، در همانجا اعلام شد. که قرار است يك حزبی باشد. و احزاب دیگری وجود نداشته باشند. اگر این کار صحیح باشد. و آن موقع بلافاصله انحلال حزب خودش را اعلام کرد. درست دو سال بعد در مجلسی که مجلس رستاخیز درحقیقت باید گفت و ایشان طی دو سال گذشته بسیاری نطقهای چالشی ایراد کرد بفرع مردم ایران و مردمی که در شهرستان بودند که نمایندگی مستقلشان در مجلس شورای ملی داشت. در یکروزی انحلال حزب رستاخیز را پیشنهاد کرد. و اعلام مجدد حزب خودش را. و من بلافاصله با روزنامه اطلاعات تماس گرفتم، که این خبر قابل چاپ است. و روزنامه اطلاعات گفتش قابل چاپ است. بلافاصله احساس کردم که يك جو تازه‌ای وجود آمده که میشود که این مسائل را مطرح کرد.

سوال : آنوقت در داخل مجلس بین نمایندگان اصطکاک بود؟ یعنی يك گروه‌هایی باهم اصطکاک داشتند؟

خانم اباضلی : بله، حالا همین مورد. مثلا" همانطور که می بینید تغییر تقویم و تاریخ در این دوره آخر مجلس شورای ملی انجام گرفت. کسی که پیشنهاد دهنده این بود که بعد از اینکه اعلام تاریخ جدید شاهنشاهی باصلاح در مجلس منا بجمهور نمایندگان مجلس اعلام شد هر يك از مجله‌ین به تشریحی جمله